

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228402

UNIVERSAL
LIBRARY

حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ



المنتهى لله تعالى که بتایخ پانزدهم شهر ذیقعده سنه هجری الفاشه افغان مشهور



از تالیف مولوی محمد فائق مرحوم بار دیگر در سنه واحد و کوهی حیدر شوشتری



به طبعه علوی با اهتمام حبیب علی صاحب طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

بجز بی قیاس قدیمی که قلم قدرت شاد و قوم مستی بر جریح عالم گزیده و گفت قدسی س که می آید که در سخن
 اول در طوطی آخر علم بد ابر شمشاد امانت خدین کو بدخ شمشاد خدین منی الله حقایق جام الطلحه محمد فائق که روز
 در محفل فیض لافان اباحات که به الامتلاک هم الامتلاک فی کل سوره علیها فیما سبک دام اقباله
 بعضیهای آنچه رخسار او وقت و نظر ساد امر علی صدر ساد که صاحب دکان لایزال مال دولت
 خطوط نویسی چنانچه باید بهاری نذارند اگر چه بی ادب القاب رسلا و مکاتبات مشاهیر بخط مرآت
 عبارت سلسله خط مین موافق رسم زمانه حال نوشته آید بیفایده نخواهد بود و لاجرم طریق ایشان
 منزلت حلالی منقبت که رسم جان بسم و در اندک زمان مختصر می آید و دوم و چون منطوبی ضریب با
 سوم به طوطی افشا که در نیم فصل اول مدخل بر القاب آوا که خود آن بر زبان بنویسد و در
 فصل دوم

این کتاب در بیان احوال و مناقب
 و صفات اعیان و اشخاص
 و در بیان احوال و مناقب
 و صفات اعیان و اشخاص
 و در بیان احوال و مناقب
 و صفات اعیان و اشخاص

مرحوم شاهانه نوجود قوامین عواطف خستروانه تا ملک قنبل السجود نیار گذارسته شرف عبادت
 بردارنده نجایادمان من مرجع نجات کافه نام و مرکز امور خاص و عام ملت مسند فرمود
 واجب الاذعان مشرف مند و سعادت دارین بخشید ایضا آفتاب عالم تاب شهر یاری کوب
 شش جنت فرورد چها اری ^{مالم} شهنشاه گیتی پناه خستروان کلاه حدقه چشم دولت قاسم عمره
 خلافت با بر باعث امن و امان خرد و بزرگ موجب سستی و امات شکر کرد ^{مالم} نوه فخر سلاطین عالی منزلت
 واسطه ^{مالم} خواقین بلند از انقبال جاوید طالع و لامع باد بر ضما خورشید نظار بندگان
 بارگاه عالم پناه و شرح مبین مسیاز و منشور لامع النور کالوجی من الشما و نزول مینعت و در کرامت
 آور ایضا ^{مالم} للال قبالی و افزون فروغ کوب سلطنت سها یون بل ملک عرب و عجم خلاصه
 سلاطین معظم فرزند راهیت فتح و نصرت فرورنده مصباح علوم مرتب خورشید سپهر مملکت آسمان
 سلطنت واسطه العقد شهبانت ایالت مقدمه کجند شمع که عیش و بسالت مدام بر زمانه عالم
 و عالیان تابد پائیداد آداب غلامی که شیوه غلامان روحی است بجای آورده بموقف عرض
 مجرایان حضور موفور السیر ز میرساند ^{مالم} آفتاب آداب و زری عظیم الشان بوالا خت
 و حضرت وزیر الاعظم دستور العظم مورد و الطاف شایسته ای نوبت نواز مرتبه آصف جا
 مستدرا نخی م وزارت ایت فرزند میدان مارت مشتری حصال مرغ جلال التماس ^{مالم} پیر
 و خانه زو کینه که نامه و الا و صحیفه معنی متقمن با حکام پادشاهی مستعرب و ام ظل الهی و
 مینت و ایضا ^{مالم} بنجاب و گارگاه و اعیان درگاه نواب و وزیر و الا تدبیر
 خورشید رازی مملکت پیرای نیرم افزون از حجت نکتة اند و خرد مند و وزیر

ایضا خان صاحب فیاضان حاکم دوران سلامت بعد تنهای ملازمت کثیره مفاجرت
 و آرزوی خدمت و انوار کرامت بر ضمیر خورشید بظهور واضح باد و آبادی قریبات فراری
 موافق مضمون فیض مستحسن پروانه عالی اجرای کار نموده شد القاب و ادب
 میررایان نیر رک میرزا صاحب فیض بخش عالم و عالمیان سلامت بعد از
 بدایای آرزوی نیازمندی در تحاف و توفیق تنهای مستندی بر اینگونه دهن صاحب
 روشن با شوق فیض فرقه و قیامه ضمیمه تاج اقبال بر تارک ارادت کیشان بنیاد
 ایضا میرزا صاحب مرجع امور امام و مجمع مهمات خاص و عام دام چشمه دولت و تاج
 اطاعت بدوش عبودیت کشیده عرض میدار و نامه نامی و صحیفه گرانای بوجوه انوار لطیف
 سحر و حرمت تجسید ایضا میرزا صاحب سراپا عدل احساس سلا حلقه ارادات بنوعی
 انداخته بجناب استکان امن و ملت عنینیدارد و مفروضه شریف و مکاتبه لطیف در اشرف
 اوقات شرف و درود تجسید ایضا میرزا صاحب انوار نیازمندان پشت پناه و بکسی
 سلامت بعد دعای طلوع نیر دولت و اقبال از فوق جاه جلال نجامت فیض موسبت
 مینماید الا نامه مفاجرت آیات قرآنی مرتب بخش خانه زاوگر دید ایضا میرزا صاحب شفق
 و کرم فرمای بیغایت سلا از خادم ویرینه که بوظائف خیر و بر او رود و پرده می بلایم
 موظف میباشد عرض معروضه برجه پذیرائی باد نوار شناسنامه عاقد اغرای انبندکان صمیمی
 نقاب و ادب سادات عظام میر صاحب خداوند نعمت بقا و دوگان
 سیادت دام اقباله از خاک از فدویت شعار جان تشار رسوخیت انوار

ایضا
 میررایان

ایضا
 میرزا صاحب

ایضا
 میرزا صاحب

ایضا
 میرزا صاحب

بنده دولتخواه سرتی طلب کترین بنزدان بعد اظهار مراتب کورنشات عرض نمایم
 نامه نامی چهره وصول فروخته ایضا قبله حقیقی و مجازی که صومی مغوی ام عطا
 جبین زنجاک عقیدت فرسوه مشکوفرای قدس میکردند محبت نامه عاطفت شامه که
 بکمال شفقت مرقوم شده بود غرت و خصوصیت بخشید ایضا قبله دو جهان کعبه جا و
 خلد الله ظل اشفاقه ناصیه عجز و نیاز سبوح اودت نقش سانه عرض نمایم و شریف و دو مفاخرت
 نمود ایضا قبله فیض رسا و کعبه مال امانی است بعد تمای حصول دولت استانه پوست
 ملاذمان حضور بمکوف عرض میرساند صحیفه عظامی اصدرا فتی از فرمود القاب و آداب
 که فرزندان با در مینویسند حضرت والده ماجده من امت شفقتا بعد اای فرا
 تسلیم و گذارش مدارج کورنشات بعضی ستاران بساط عصمت منامیتر ساند نیکه
 ر تو اجلال انداخت ایضا حضرت والده معطره مکرمه من یدالله اشفاقا فرزند کترین
 عقیدت کترین اجداد از لوازم رسو حیت و پس از اظهار مر اسم عبود و مشکوف انوری گرو
 نامه فیض شامه در عین انتظار سر فر از ساخت ایضا حضرت مخدومه معصومه من امت
 اعطا فبا بعد استظلال عنایات عالیه و تفضل استعالیه فی عطفت تحریر روشن بود با و
 همایون مبارک مضمون ساعات داین بخشید ایضا حضرت والده مشفق زنده العفاف خط
 زید محمد الطاهر اهل قبایل سایه فضال بر تبارک نیاز مندار زید کسب مستدام با عطا
 نامه شفقت امور و اقبال در ایضا حضرت والده شریفه محترمه محترمه خلد الله
 سرایه مؤسب ظمعی و پیرایه عواطف کبری از خاک بومی علیه صلح نمود و محبت

بارها فغان خرد عیفت گنج میرساند عطف نامه گزیده شرف اعتبار گزمت فرمود
القاب آداب که بر او ران خروبه خواهد بر کلان می نویسد ^{شرف} ^{تشریح}
 عقیقه مستوره روزگار است عیفتها بغداد از مدارج عنایات بی پایان و مرتب عوطف
 در او ان که سعادت دارین در و مضممت بعرض احوال می پردازد و مشور سعادت و طعنا
 فضیلت آحسن اوقات کمترین بر او ران را مفاخرت بخشید ایضا همیشه و صاحب معصوم
 دوران سلما الرحمن بعد تنای حصول دولت ملازمت سرا یا افادت بر صاحب رسی نظام
 خنده عالی منزلت وضع و لایح با که گزمت نامه عنایت شامه که مشعر بر حالات خیرت بیان
 بود انواع انواع مباحات بخشید ایضا همیشه صاحب معتمد و محذرات سرد اوقات عظمت
 احسانا بعد حصول سعادت بگزارش زندگی نیاز مندانه مکتوبه های خوشبختی می نویسد
 مثال بی مثال یعنی نامه تقدس شامه ^{کلمه} ^{شامل} بومی نظرف قیام اقسام عزت کونین
 ایضا همیشه صاحب شفقت و نما کمترین بر او ران است اخلاقا مطمح او را ^{سطح} ^{حاشی} ^{نظیر}
 مکارم بوده عرض میدارد بود و صحیفه سامیه و بیفیه نام عالم عالم سرفرازی رو نمود ایضا
 همیشه و صاحب سرا عطف و سر اسرار الطاف همان امد عاقل از روح الطاف بکلان
 نفاخ عطف بی پایان شام ندکی معطر ساخته بجا است خادمان عقیده تو امان عرض ^{تشریح} ^{نکته}
 الطاف مشون خطاب عطف و مضمون مخومی بر حقایق حال آخر می آیات شرف و در و نمود القاب
آداب عمومی و در و خط عموم صاحب نظر الطان و مصدر اعطاء است افضالم
 بعد علی تکلیفات رسمی و رسمیات تکلف آیات عربی بر خاطر اشرف مخفی و محتجب نماید آنچه

در نامه شکرین شامه آن واللائرت مرقوم بود مشروحا و شرح گشت ایضا مرقوم با حسب بر ایا شرفان

مریانه سلامت بعد عرض مرتب نیاز مندی و اظهار در اوج مستندی طمئین آنکه نامه خوشید

و صحیفه پیر ارتفاع بود و فضیلت آموزد ابواب شاد و ایشا عمو صاحب مؤلف کتاب

و مصدر حسانت عم برده و حسانه بعد اظهار لوازم عبودیت و ابراز رده هم رسوخیت آن

ارادت بیدان عقیدت بر فرشته و آیات عبودیت بر با صیغه فدویت گاشیه چگونه حال

عرض میدارد که کوائف مرقومه صحیفه کرامی رقیبه نامی و واضح و واضح گشت ایضا عمو صاحب

قبله صورتی معنوی هم حسانه و بر کاتبه بعد عرض مرتب و نحوای خیر اندیشی که ذریعه فتح

خدا و یاست بر تقیم کوائف یومی می پردازد و حقائق مندرجه بنیقه بنیقه مرقومه در ایضا

چسبیده نیاز مندان کعبه مستمندان سلامت بعد اظهار نیاز فدویت و ابراز ائین عبودیت

التاس منجایر چگونه واردات آنجا که بکلی توجه سلک آورد و بودند با دراک سید البقا و اذوا

مامون مامون صاحب توجه فرمای بکران الطاف نامی بی پایان سلامت اقتباس

انوار فیوض انجمن شنبان تقوی منترل نموده موقوف عرض با یافتن انجمن میسر اند حالات ماند

آن سرا با تفقد از عمارت عنایت نامه الطاف شامه ظاهر و با چه کرده ایضا مامون صاحب

خداوند خدا کائنات مطلقه بعد تقدیم مراسم خد شکر داری و تلذیم لوازم زمان پرورداری بر همه

شفقت پذیر میرسد با دانامه واللائرت سپهر مرتب که نافرود حقیر شده بود و صدر عظمت

نمود ایضا مامون صاحب سرا با شفقت و سر سر رحمت مطلقه دولت دولت بزرگ

و وظائف و کوائف تقدیم رسانیده شرف اعتبار حاصل می نماید اعزاز نامه شفقت

بوصول ابتهاج شمولی قدر افزای کترین گردید ایضاً ما موصفاً حجت ذریعه نیازند
 و پسند بیکسان مظهره کترین عقیده انستظام بعد از ما رسم عمر و کسباً بعرض غلبه نشینان فکر است
 میرساند صحیفه شریف در قیمة لطیف متضمن چگونگی حالات فرحت سمات خرسند خاطر
 بخشید ایضاً ما و نصاحب ایا الطاف و اشفاق ام قبلاً از خادم اسبح العقید بعد باب
 مراسم نیازمندی کشوف خاطر قدر ضمیمه نور باد حالات مرقومه نامه والا حریف بحرف واضح
 گردید القاب و آداب برادر کلان برادر صاحب عالی منزلت معالی منقبت سلامت
 آرزوی قد مبوسی و تنای استنانه روی که از دایره تحریر خارج است باطله اند عای
 ما و حب مصدع اوقات شریف می گردد بپور و دعنایت نامه نامی و دریافت مضمون
 آن تقویت طاسرو باطن گردید ایضاً برادر صاحب امید گاه برادران حقیقی و مجازی
 سلامت بعد استحصال دولت خاکبوسی اقام شریف واضح و لایح خاطر شریف بنگر داند
 با صد ارفا و ضمه عظامی و ادراک مطالب قوم ان جیلی غرت و افتخار حاصل نمود ایضاً
 برادر صاحب شفیق احوال برادران سلامت بعد میل دولت ملا دمت سر ایا مکرمت بجز صمیمید
 شرفنامه فیض شمار و چندیکه دین دل بشماره انتظار دو چار داور و وافر المشر نمود
 ایضاً برادر صاحب که معرهای برادران قدر افزای منتسبسان سلامت بعد حصول لیت
 بنامه بوسی که سعادت ابدی در مضمومت روشن ای انور باد کتاب الاخطاب علی بصیغه
 بزرگی انشراح خاطر و ابتهاج باطن بخشید ایضاً برادر صناعا عالی جناب فیض انتساب مدظله
 بنده صادق الایادت بعد سلام و نیاز کشوف خاطر در یا مقاطر باد نامه شرف آئین

سببی سازد که پرده مفارقت بر خیزد از مطالعه عنوان صحیفه تجا که رقم زده قلم و داده شده بود
 بنسباط خاطر اندوخت ^{بجای} ایضا محبت حقیقی و مجازی و ستاد صبری و معنوی سلا بعد
 استحصال ملاقات خرمی ^{بجای} امانات مکشوف خاطر باد بوصول ملاطفه معاطفه ریاض محبت و کجتمویرا
 و تناد بگردید ایضا مجمع مکارم خلاق مصد مراحم و فاق سلا ریاض اخلاص را بار
 مصادقت است جاوید بخشید التماس مداره اشتیاق فائده اتحاد شامه شرفین بر احوال خیرت مال
 آن صد استقامت با صد خرمی آثار خوشوقت گردانید القاب آداب شوهر با علمیه خود
 نویسد حفظ الهی مخزن نامشای قرین حال آن عقیقه روگاباد در پناه عصمت خیر العا صمیمه
 دریافت نمایند مکاتبه سرا پا ملاطفه مرقوم خانم اشتیاق رسیدند رجه مفهوم گردید ایضا
 انیس خاطر گلین و جلیس دل اندوگین دام اتحاد با در حفظ خیر الحافظین مانده معلوم
 صحیفه بهجت ورقیمه شرور و دنشاط آورد بد ریافت خیرت مسرور و متبج گردید ایضا
 عزیزه و فاکیش عقیقه لمجت اندیش دام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پرده عصمت کاید است
 بمطالب صوری و معنوی رساناد خطوط محبت موقوف علی التواتر و در نمودند احوال
 مسطوره اطلاق بخشیدند ایضا مونس شهبای تنهایی موجب قرار و شکیبایی
 زید الله عصمتها ^{بجای} اظهار مراتب اشتیاق و ابراز مدارج وفاق آنکه خط مسرور در مقدم
 که مرقوم شد بود بنظر گذشت ایضا چمن آرای حدیقه و فاداری گلشن سرانجام کارگاری دست
 محبتها در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیده خود بخدمات گذرانند قلمه لوداد
 اللوفاق یعنی خط مسرور در عین انظار و معمول بهجت شمول نمود القاب آداب شوهر با علمیه

عشق
سینه

قسم گلستان حسن که اشک رخساری مبره سرخ بر بساط چهره زرد چیده و این سرحد جان
 خاتم مرغان بر بیاض دیده گریان نمانسته بیت ز سر بگذشت بی تو چشم کجی از سر که ششمی توان
 ایضا زینت بخش زیم رعنائی شمع افروز محفل زیبائی نور الله و حمد ناسره اشتیاق هم آغوش
 و آتش آرزوی همدوشی متاع صبر و شکیبائی و خست تاب توانائی خدا ان نسوخته و نغس
 بر باد نداده که اثری و یانشانی از ان در عالم وجود یافته شود بر این قیاس آنچه از
 مهاجرت و یانی مفارقت بر این بیدل میگذرد چه گوید و چه نویسد ایضا با ده نوش
 میخانه تغافل مشربی دام بردوش صید گاه خود مطلبی و قهقهه الله بوضه شرک نیاز آید
 پاپوسی ناز رسانیده و دیده داغ دل را بر آه انتظار وصال روشن گردانید و الهام
 نامه الطاف اتمام و صحیفه اعطاف نامور و دبهجت نمود کاغذش مرسم زخم دل و سواد حشر
 سرمه چشم و یار شتاق ساخته ترقب که به برین منوال از نگارش احوال رفع الاغموری دم
 قلق مجوری نموده باشد القاب و اب که معشوق بعاشق می نویسد شوریده و شربت
 و آتش وادی سوخت زید الله عشقه مراتب خلاص و مدارج اتحاد و زبر و زور در ترازوی
 ترقی باه ارشیدین جذبه عشق و شورش سودا بی اختیار خاطر متعلق است تا دم بدو وصل
 فایز کرد و تنقیه و مانع تصحیح کشیدن ضرور داند ایضا سوخته آتش دوری و آفرخته داغ
 مجوری آفازده الله بپزوده آداب محبت و لوازم صدا پیشه رسانیده زبان قلم را تاجر مطلب
 زبان میسازد و با وجود آن سالک سالک صدق و صفا و آن حاج مناجیح هر دو مختل
 حضور بر سر و غیر آنکه خاطر فرود گیر نمی باشد جلوه و برسانند نبال مراد بسزین دل نشاند ایضا

خانه بره و ش عالم تجرید و حلقه کبوش جهان تفرید و ام عشقه بعد استحکام قدم عشق بر جاود
مصداقت و اشکار هر چه خصوصیت بزمره عشاق روشن با پیش قلب از حرات قرا^{تبتائی}
و حقیقت سر سبکی از فرط و فاق زبانی اکثری واضح گشت اینقدر نباید و نشاید فصل سوم
در بیان اوقات آواب که بزیرگان سخر و ان غنایند بر خور و از عبادت نما
سر مایه زندگی اطال الله عمره بعد از زود دیده بوسی و صبح و لایح یا در کیفیت شبانه روزی
انجانب نوعیکه میگردد و از آخر شکر و سپاست و مژده صحت و عافیت آنسر مایه سعادت
استد عامیدار و ایضا بر خور و از بلند اقبال فرخنده قال محفوظ باشد بعد نما دیدار
فرحت آثار مشهور با و اخبار احوال صحت مقرون است و خیرت آنقره لعین ام خدایان ایضا
بر خور و انوال ابصار حبه نطوار زید الله قدره و عمره بعد استد عامی و جویمات خیرت نماز
احوال انجانب نوعیکه دارنده جزو کل میدار و سزاوار حمد و ثناست و صحت و عافیت آن
نور چشم دوام استد عامی نماید ایضا بر خور و از حمین ذات ستوده صفات طلال عمره بعد دعا
که فاشحکات خاندان کلام است بر ضمیر سادت تخمیر ظاهر و با سربا حقیقت لومی انجانب بعد بزوی
مقر و است و حالات خیرت آیات آن فرخنده خصال شب روز جوان باشد ایضا بر خور و
اقبال و آثار سعادت آثار در خط الهی باشد بعد از زود دیدار و تمنای ملاقات فرحت معلوم
یاد کوائف ماضی و حال چنانکه گذشته و میگردد مستوجب شکر و منت و تدرسی صحت
آن ستوده صفات پیوسته مطلوب اراد القاب آواب که ماور و پدر بد خیر
میشویند بر خور و داری نور چشمی سر مایه عصمت و بر ابعثت قامت آن ذوبال

در بیان اوقات آواب که بزیرگان سخر و ان غنایند بر خور و از عبادت نما

مراد زینده با دوازده ماه با استماع ثمره خیریت مسرور نگردیده موجب نگرانی خاطر است لازم
 که پیوسته نویسان حالات باشند تا خورسندی و خوشوقتی دست دهد ^{آشنیدن} تا روشنی بخش دیده
 والدین اطفال الله عمر با بعد تحریر دعای مزید عمری که خلاصه مطالب زبده آریست مفهومی
 خطیست نظم نما لعم در آمد بد ریافت صحت و عافیت خوشی و خرمی رونمود ایضا ^{بجور}
 قره العینی سلمه الله بعد دعای که والدین ابی فرزندین سعادت مند پیش نهاد خاطر دارند
 واضح میگردد باز با خطوط مسرور منوط شعر چگونگی حالات صحت آیات رسیدند بطالع آنها
 خوشی حاصل ^{بدر} نیز دیده رمد رسیده ظاهر و باطن زید الله قدر با و عمر با هر چند که از
 ایندگان انظر احوال خیریت مال بساعت ^{سید} لیکن با تخصیص خطی که متضمن بود از ^{بصواب}
 باشد زید ^{تر} و تفکر لاحق می ماند گاه گاه کیفیت کمیت خودی نوشته باشند که ^{ان} قلبی ^{شده}
 باشد ایضا نور الابصار عصمت آثار بعافیت باشند بعد اظهار مراتب دیده موسی مطالعه با دور ^{ست}
 که از دو کلمه خیریت آیات صحت سمات ^{نکشته} شرح گشته اضطراب خاطر متعلق طبیعت لازم که در فرستاد ^{دن}
 خط و کتابت مخومی بر صحت و عافیت جهد بلیغ داشته باشند القاب و آداب که استادان
 بساگردان نویسنده سبق خوان کتب جملا حیت تعلیم پذیر دبستان تربیت علمه
 الله کثیر حلیه سعادت و پیرایه ارادت از ادعیه ماثوره ^{سحر} آری رسانیده با اظهار مرکوزات
 خاطر و مکنونات باطن می پردازد تمسیت که بدرک چگونگی حالات الشرح خاطر دست ^{نداد}
 موجب اضطراب است لازم که تجربه کیفیت و خوشوقت نمایند ایضا ^{عمده} تلازمه سعادت مند ^{بزرگان}
 از چند عطا الله علماء و فضلا بعد دعای تقی علم و تر اند فضل که دولت بی زوال است مشهور ^{ایینه}

آینه ذمین رسامی گرداند قبل ازین خطی مشتمل بر کیفیت ماند و بود بود در راحت آن موخطی و آن فرخنده
 بود از آن مان تا حال حوال خود بکارش نیاد و در پیوسته طبیعت متعلق میباشد نسبت از
 فرحت فراخ و بخت خاطر مطلع ساخته باشند ایضا اقبال نهاد منیت مال سعادت مند خصل
 و وقفه الله تحصیل العلوم بعد اذ عینه از یاد علم و فضل و پس از ترقی فهم و کمال مشهور با از روی که
 اظرف شده اند از احوال ایشان اطلاعی نیست موجب انتشار طبیعت است لازم که تا آمدن خود
 نویسان خیریت باشند که جمعیت خاطر دست در القاب و آداب که برادر کلان و
 همیشه کلان برادر خرد و مینویسند برادر عزیز سر پائیز بعافیت باشند بعد اذ عینه آفتاب
 که خلاصه مطالب مستحب و باد احوال این حال قرین خیریت است و جمعیت خاطر و طمانیت قلبی آن محسوسه
 خصل مطلوبه در فال ایضا برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظه الله تعالی بعد دعای تر
 عمر و دولی مشهور خاطر با د اجبار حالات این جانب فیض از می تسو جبرگرت و صحت عافیت
 ایشان مرغوب مطلوبه دارد ایضا برادر عزیز عالی وقار زید الله سعادت بعد دعای زید یا
 سعادت و اقبال محجوب اندر و نداد ایچند و در هر حال مقرون منت احسان الهیست خیریت و عافیت
 آن عزیز القدر میخواهد ایضا برادر عزیز گرامی منش اولادش ید الله عمره بعد دعای که شمره اجاب
 متعلقست حقیقت می پردازد در اینجا همه خیریت است و خیریت آن برادر بجان برابر برادر برادر
 دارد ایضا برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر زید الله قدره بعد اذ عینه ترقی عمر و دولت
 آنکه احوال ایچند و بفضل بالمعجب مقرون خیرتهاست و خبر خیریت آن عزیز سر پائیز
 علام استند عا دلاد القاب و آداب که برادر کلان و همیشه کلان

به همیشه خرومی نویسد همیشه معتزله من سلمه الله تعالی دعای مزید عمری و ترقی دولت
 که شبانه روز در زبان دار و معقرون اجابت با قبل ازین خط سعادت منظر مشعر بر ما بود
 خیرت آمو و سزنج و ازین وقت تا حالت تحریر احوال ایشان در یافت نیست موجب تشویش خاطر
 ایضا همیشه عزیزه ازین زید الله عزیزه تا چهره دعای مزید عمری بگنجد اجابت رسانیده
 مارت تحریر مطالب پر داز و عرصه بعید و مدت مدید منقضى میگردد و در احوال اطراف اطلاع ندارد
 لهذا اشک بر طبعیت من میباشد لازم تر بخلاف گذشته آینه انوسان حالات باشد که جمیع
 حال آید ایضا همیشه معصومه عقیقه من زید الله تعالی عمر ما بعد تناسی و افرید از رحمت
 آثار و آرزوی مکارتر لقا مسرت با ترجمه حقائق بومی زبان قلم را رطل اللسان میسازد
 استماع یافته که طبعیت آن عزیزه از دو هفته روز بر شبه اعتدال نیست یعنی نهم اندوه و مابست
 لازم که جابده اطلاع نماید ایضا همیشه معززه محترمه من سلمه الرحمن از عجب مزید حیات افسر
 اجابت ساخته مشهور خاطر می نماید بوجوب درخواست آن محترمه کرن پهول مرصع نوشت
 طیار نمود و فرستاد و شد رسید آن بر نگارند و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف ظاهر ساخته باشند
 ایضا همیشه صاحب من سلمه الله تعالی بعد از اظهار شوق و آرزوی تقاسی بجهت شعاع ظاهر میسازد
 در مقدمه تعیین تاریخ سعید و تقریر ساعت نیک بنا بر شادی میسر از او چاک نوشته بودند در پیش
 در عرصه دو سه روز تجزیه نمود و اطلاع خواهد کرد فضل چهارم در نوشتن وانه و شقه
 و مسک و فارغ عملی غیره شقه های اهلکاران امتیازی غمخیز شعاع نمود و آثار
 خیر خواه بلا شتاب و شوق لطف الله عرض شد استی که کرده بود و نظر مابودت گذشت مقدمه

درخواست فوطه داری دار و لیکن بر اوقات سرانجام زر قسط از دست ندهند اگر تا پنجاه هزار روپیه
 دادنی قبول کند مضائقه مدار و چپه زنده داری ^{بیشتر} ساله موعود کور پور و غیره عمله بکنند
 دریا با دو بقبولیت ام سنگه زمینداره وضع مذکور جمع مبلغ سته هزار روپیه سنگه حالی مع مال ابواب
 من اتجاری سته مملکات سته فصل واجب سه ساله بقبولیت مشارالیه تشخیص کرده داده شدند
 باید که بخاطر جمع تمام تردد و آباد نموده مال واجب کار سال بسال داخل سرکاری نموده باشد
نوشتن شقیات باهکاران غیر امتیازی عزیز القدرانان خان از زر کیه
 دار و علی مطلب بنام ایشان تقرر یافته کارخانه مطبلس تبا هست و اسپان خاص سوارک
 لاغری مرت معلوم شد که رات بروی خود نمی خوراند پس بدانه نگاه چه رسد اگر
 برسانینان اعتماد کلی باشد دارد و غه داشتن چه ضرور آید را از خواب غفلت بیدار شو
 والا از کار خود دست بردار گردد خیر شریکست **ایضا** مستحسن الخدمت میر تیمور علی +
 مسموع شد که اجناس تو شکنجانه نهایت بی آب و تاب میدارد معلوم نیست که در کدام +
 حواب خردکیش می ماند بدیهایی دو ساله را آفتاب دهد و دیگر اسباب را نیز در در طاقها
 بانات کلونجی و برگ نیم گزاره دنا کوم نخورد در میناب تاکید شناسد **ایضا** غرت آثار
 شیخ فرحت الله کاغذ بر نویسی فیلیانی موسی لال مقصدی گذرانید ملاحظه نمود صاف دزدی
 تصرف ایشان در یافته باشد مقصدی مذکور برای مواجهه نزد ایشان میرسد آنچه مبلغ از رو
 مواجهه کاغذ خواهد برآمد لاکلام خواهد شد **ایضا** خان شجاعت نشان سیف الله خان پروانه
 حضور آمدن باب محمول اسپان که از چاند کبیری خرید کرده می آرد مع هر گاه میرسد اثبات

را آنچه چو کی و نیزه هوشیار باشد و مبلغ بافصد رو سپه را بشود و برای خرج سپهان و تنخواه ساسانی
 فرستاده شد در انوب شهر و معلول باید کرد **والیضا** استیضاح شیخ رحمت الله ششمینده هزار روپیه
 معویجک و سخطی بود پاریان کشمیر و هفت راس ناگهن و چار شیشی عطر کلاب و غیره اجناس متفرقه مرسله
 آن غرت آثار رسید بلا حظه در آمد بسیار پسند افتاد و موجب خوشی خاطر گشت **پروانه** معانی
 یومیه تصدیان حال و استقبال بر کتبه بر او ن علاقه سرکار خیر آباد بدانند ظاهر در یافت
 شد که سید معصوم علی بندر سیس علوم دینی مشغول میباشد و از عدم وجه معیشت عیال و اطفا
 بحال در ماندگی بسوی بند نظر برستحقاق سید مذکور گشت آن یومیه بر مال بر کتبه مذکور مقرر نمود
 باید که از تاریخ ورود پروانه و وجه مذکور هر روز بلا مانع بش رالیه میداده باشند که صرف معیشت
 و از بواب کجری متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند **پروانه معافی اراضی**

تصدیان حال و استقبال بر کتبه بیسواره بدانند موازی بست پنج یکبار اراضی پنجه افتاد
 قابل زراعت خارج جمع در موضع نظام پور در خالصه علاقه بر کتبه مذکور من ابتداء فصل خر
 شده فصل بنام حقائق پناه مولوی ضیا الله معاف نموده شد لازم که ایشان بر کتبه
 استحقاق مولوی موصوف نموده اراضی مذکوره همپوده چک بسته تبعیث شارالیه و اکتا زنده
 سایر بواب کجری دیده و دانسته معاف نموده شد بوجهی من الوجوه متعرض نشوند و هر سال سند
 نطلبند در بناب تاکید فرید دانسته حسب طریقی از بند **پروانه اراضی** چو کیداران طریقی کتبه
 شوارح جام بدانند فیصل علی و کرمعلیق ملا زمان سرکار نواب امیر الدوله بیاد از کتبه مراد است
 بلکه کتبه را نیزه پانزده کوزی تهبان ملل و هفت طاقه بانات و دیگر حسب و تحالف اجناس

هزاره می آید بعلت محصول و بهی من الوجوه مانع و مزایم نشوند و از حد خود بسلامت گذرند
 و اینها تا کید فرید دانند فارغ عظمی چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه سکه اینجانب است
 تحصیل بکنه مائل ز روی بند و اصلاحت بواجبه رعایا لاکلام ذمه خود و ادنی میداشتنند
 مبلغ سه هزار روپیه بدیه و دانسته اند خودم مبلغ هفت هزار روپیه سکه وصول نموده در تحت
 تصرف خود آوردم و امی در می نمیشد رایبه باقی مانده بنا بر آن اینچند کلمه بطریق فارغ عظمی نوشته
 داده شد که ثانی الحال سند باشد مشک مشک که امت خان عامل گزیده فتمچووم چون مبلغ
 دو هزار روپیه سکه عالی سنه از دکان لاله شورید اسن بیعاده چهار ماه قرض گرفته در تحت
 تصرف خود آوردم و فی صدیک روپیه سود ماه بامی مقرر نمودم اقرار آنکه مبلغ مذکور مع
 بر وعده مسطور لاکلام برسانم و بلا حجت و اساسم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق مشک نوشته
 داده شد حاضر ضامن **سید سید نجابت علی** ام چون حم علی معرفت من سرکار عالی
 تقدیر سید جعفر علی محمد خد مشکار نوکر شد لاکلام ضامن شتم اگر موسی الیدی رحمت جانی بود
 یا حجت نوکری گذار و عند الطلب حاضر کرده بم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم
 بنا بر آن اینچند کلمه بطریق حاضر ضامن نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد ما الضامن
 مشک میر پناه هم چون عزیز افتد آورده من سرکار عالی سید ظم علی ابرشته خان امانی
 ملازم گردید اقرار میجام و نوشته میدم که اگر ناسرده چیزی سبب نقد و جنس از تحویل خود گم نماید یا
 گم گردد بشوا اثبات ذمه و مال را نشان عهد از عهده او جواب گویم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق
 ما الضامن نوشته دادم که دست و پزیران کرده مسخر خط مشک و از سائیس کن اسنی ام بن سرکار عالی

ابتدا رسید ملت علی در عهد ساسانی برای تیمار سب معرفت مرزا احمد علی نوکر شدم
 مینامم که شب روز بکار خود سرگرم و مستخدم باشم اگر بی رخصت حاجی بیوم ویابی رضامندی
 نوکری گزارم دو ماه ضابطه بدیم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق سربط نوشته داده شد که تا حال
 سند باشد و عند الحاجة کار آید رقعته نوید تباریخ پنجم نوشته شد تا بی ساجی و تباریخ ششم
 روز چهارشنبه رسم حسابند و تباریخ هفتم روز پنجشنبه ساعت سعید که امی و تباریخ هشتم و نهم
 رخصت عروسی تقریفاً بر وقت رونق افزای محفل نشاط و بزم انسا طاش و در رقعته
 نوید تباریخ پنجم شهر جمادی الاخر بروز جمعه تقریب مجلس شاد و فقر تعیین و تقریفاً یک
 روز بر کرده تا شام هرگاه براج مبارک آید رونق افزای بزم کجیبی شوند چهره مجلس کجیب
 و شادان سفید پوشاکی بیل و بوبه و شامیه و آنجل سبزه و سرح طول پنج ذرع و عرض دو ذرع
 پا و بالاخر کشته ویر و صد و پهلج الوقت فیکت ب و مال سفید نمزنگ و شادان قییش کاشیده طول و عرض
 مربع هر سه شایخ ضیاء الدین تاجراز فرخ آباد معرفت علی رضا سوداگر تباریخ دوم شهر شعبان
 عظم سنه داخل تو شادان عالی گمنامه کاغذ منگ نفعه الله خان کهنه ام چون قباله
 مبلغ دو صد و بیست گردی حویلی سید صفر علی از نزدیکند حسب اتفاق کم گردیده و مبلغ
 حویلی از رسید موصوفتام و کمال وصول یافتیم قرامینامه و نوشته سید سحر که هرگاه قبایله کور آید
 مجلس ایشار الیه نامم و اگر بعد من آید و کسری و از شان من عوی و عوی او با من و نام عیست بنان
 اینچند کلمه بطریق رسید بنام کور و گمنامه کاغذ حویلی نوشته داده شد که تا حال سند باشد
 این تباریخ ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و نهم و سی و نهم و سی و نهم

شیخ مسعود ملازم حضور ام چون اسپ کمیت زیر سواری بنده از سرای با لگن بود دردی نه از قاع
 بعضی وجود همی و قانوکو و کونوکو بر کنه مذکور هر که بر معین اطلاع باشد برین دژ غیامه مهر گو
 و یاد استخط خود کرده در چهری بخشایدی سندا باشد تحریر عرّه ذی و بجه ۱۳۱۳ هجری سقطی
 نامه اسپ منگه شاد سوار همی عظمی الله خان ملازم حضور ام چون اسپ شتر عرّه
 سواری بنده: ملکیت گنج از قضای آبی سقط شده داغ و دم بریده تره خونگاداشت هر که از
 کونوال و پیادگان چتوره غیره اکاهی باشد مهر و دستخط و گواهی برین سقطی نامه اسپ ثبت نماید
 تحریر تاریخ یازدهم شهم شوال سنه ۱۳۱۳ هجری غرق نامه ^{اسپ} منگه میرزا سید علی سوار همی میرزا عطاء
 الله خان ملازم حضور ام چون بنده از سلطانپور بلکنومی آمد در اثناء راه در ناله کاندو بسبب طبعیانی
 و کثرت بارش اسپ سمند سیاه زانو که در زیر سواری داشت در آب فرو رفت از زمینداران قریات
 و اطراف ناله مذکور هر که برین حال اطلاع باشد برین غرق نامه دستخط کرده و در تحریر فی التاریخ
 بنفقه شهر رجب ۱۳۱۳ هجری چهره سوار محمد خان ولد اعظم خان ابن سعد الله خان
 سوار همی شیخ حسان الله ملازم حضور گندم رنگ فرخ پیشانی میش چشم بلند بینی ریش بر
 آغاز رحم شمر بر کله اسپ سرنگ ملی پنج تاریخ یازدهم شهر رجب باغ را سواری رسید چهره
 پایا و ذمت الله ولد شیخ رحمت الله بن شیخ کریم الله همی محمد نواز خان کیدان ملازم
 حضور گندم گون ^{اسپ} بینی فرخ پیشانی میش چشم ریش و بروت سیاه داغ دانداز و بر کله راست
 تاریخ پنجم شهر صفر ^{اسپ} رسید فضل ^{اسپ} در تحریر بعضی خطوط
 ضروری و کاغذ ترعی و تملیک نامه ^{اسپ} شیخ عظمی الله

و کد شیخ رحمت اللهام چون کینزل حویلی کللی در چوبی خوشی کین زمین آن را خرید پدر مرحوم و مقبره
 این بودند را بلا شرکت غیر می ریاض رسیده در نیوا حویلی مذکور مع حقوق داخلی و خارجی
 سعادت مند اقبال نشان سید محمد علی در خاص نفیس و نبات عماد بلا اکر اه واجبار برضا و رغبت بخشیدیم
 و تملیک کرده و اداوم اگر کسی از متعلقان و ارثان من حاضر و غایب ملکیت نماید دعوی ایشان باطل
 و نامسوح است بنابراین اینچند کلمه بطریق تملیک نامه نوشته و اداوم که ثانی الحال سند باشد
 نامه منکد سید خادم علی و حسین ایم چون میان ما هر دو برادران حقیقی باز عرصه چند سال بایست
 تقسیم ترکه پدر مناقشه و مجادله واقع بود با هم بی اتفاقی داشتیم حالاً بارشاد بعضی بزرگان سخر
 و اکابر برادری آنچه بخبار نگذر و گرد و گردت بود یکطرف ساختیم و آینه راهی گونه کاوشی و او نیز
 نماده بی تکلف بدستور سابق مع عیال و اطفال در خانه یکدیگر آمد و رفت داشته باشیم بنابراین
 اینچند کلمه بطریق همانی نامه نوشته و اداوم شده که ثانی الحال سند باشد امانت نامه باعث تحریر این
 چند سطر را کد شیخ فضل علی منبع و هزاره و پایه سکه حالی سر بهر و یک صند و قچر زیور مرصع مقفل یک
 بری و شماله سر سببه لاکلام بطریق امانت بخانه بنده نگاه داشته هر گاه مشا از الیه را مطلوب یا بشاد رخا
 من برود و اگر از قضای آلهی فوت شود هر که از روی شرع شریف بعد اوا ملک را که باست
 مالک این امانت است عند الطلب بلا غدر و حجت بدیم بنابراین چند کلمه بطریق امانت نامه نوشته
 شده که سند کامل و دست و نیز تکمیل کرد و عاقبت نامه چون کرم علی پریند در نگاه از روی شقاوت
 این الطوار ناشائسته مثل خمر خوردن و قمار باختن و در روی نمودن خون ناحق ریختن اختیار کرده
 هر چند خوشتر و بیچاره بود و فصل بزرگانه پیش از مذا صد مزاجش با صلاح نیاید و از منسیات

دست و ایند چار پاس است حرمت خاندان خود عاق کردم اگر کسی بعلت افعال مذموم مذکور
 مجبور نماید و یا تنبیه رساند و یا بکشد و جوی من الوجوه زیند - و کافرست کلام بر بی الزمه شد
 بنابراین اینچند کلمه بطریق عاق نام داشته و آدم که این را سند باشد طلاق نامه موجب
 این مقال و باعد بفضیل این اجمال آنکه چون مسماة انور خانم که از عرضة هفت سال بر طبق
 شرع شریف - عقر نواح من بود درینو لا مسماة مذکوره برضا و رغبت طلاق بانه و آدم و
 حق و لفظ طلق تک کفتم و آنچه هر شرعی بود حواله مسماة مذکوره که دم پس بعد انقضای ایام
 عدت مختارست هر گاه که خواهد شوهر کند زین را هیچگونه از و تعرض نیست بنابراین اینچند کلمه
 بطریق طلاق نامه کاشته و آدم که ثانی الحال سند باشد توبه نامه الحمد لله الذی
 نَوَّرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ بِنُورِ التَّوْبَةِ وَالْإِسْتِغْفَارِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِغَضِّ الْإِلَهِ الْأَكْبَرِ وَأَدْحَانِهِ الْخَيْرِ حَبِ تَحْرِيرِ
 قُرْطَاسِ آنکه در نیوقت مسعود و ساعت محمود بمضمون فیض مشیون آیه کریمه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا وَبِمَصْدَقِ حَدِيثِ شَرِيفِ الثَّانِبِ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
 توفیق الهی و مادت نامتبهاتی بن جانالین بی پروبال کرده دیده یعنی از جرم کبیره و معاصی
 صغیره مثل زنجور دن و ماخن قمار و زنا و بواطت و ریختن خون ناحق و دیگر منیات
 توبه کردم و قسم خوردم که من بعد دیگر گرداوردن ما شرفی غمگرم دم و بار دیگر مرکب
 منیات محرمانه نمودم میدار چنانچه آثار العتو و غفار الذنوب نیست که توبه این عاصی بر معاصی
 قبول کرد و بنابراین اینچند کلمه بطریق توبه نامه نوشته و آدم که سند باشد بر طلاق نامه موجب

این سند است
 در بیان طلاق
 و توبه نامه
 و سایر امور
 شرعی
 که در این کتاب
 مذکور است
 و این کتاب
 در دسترس
 است
 در
 شهر
 تبریز
 در
 سال
 ۱۲۸۰
 قمری
 در
 روز
 پنجشنبه
 در
 ماه
 شعبان
 در
 سال
 ۱۲۸۰
 قمری
 در
 روز
 پنجشنبه
 در
 ماه
 شعبان
 در
 سال
 ۱۲۸۰
 قمری

این کتاب و با عرض تقدیر این خطاب بکنه درین ایام سعادت فرجام فضیلت آب کمالات نشانیست
 مولوی عبدالقادر از طرف خود بحالت تحیت نفس و شایان عقل و کمال لطف گردانیدم و در محکمه شریعت
 بنوی بلا اکرام و اجبار مشا الله را مختار معامله خود نمودم باینکه بیاینت و دیانت بکار و بار
 مرجوعه سرگرم و مستعد باشی از روی صلاحیت و تقوی بطریق صوابه خود معامله من منوکر
 انفضال نماید آنچه خوب زشت بعمل خواهد آورد بنده را قبولست بنابر آن ایچند کلمه بطریق و کالت
 نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة کاراید آزا و نامه احمد الله
 الَّذِي جَعَلَ الْعِناقَ سَببَ الْعِيقِ مِنَ النَّارِ وَالصَّلَوةَ وَالسَّلَامَ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهِ وَاصحابِهِ
 الْأَخْبَارِ ذُرِّيَّةً لَهَا كَيْدُ حَمْدٍ وَصَلوةٌ عَرْضَ زُحْرٍ مِنْ شَيْفَةِ صَحْحَةٍ وَصَحِيفَةٍ شَرْعِيَّةٍ كُنْتُ تَبَارِخُ وَتَم
 راجب ستمه ۱۲۵ هجری قمری را بضم حدیث بنوی علیه السلام من اعنق رقبة المؤمن
 وَالْمُؤْمِنَةِ اعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ عَضْوَةً مِنَ النَّارِ بِرَأْسِهَا خذ آزا در دم و مطلق
 العنانم نوم النون نامبرده با سایر احراز محق و منضم گشت هر جا که خواهد بر و در هر جا که خواهد بماند
 هیچگونه مار و وارشان مار از او تعرض نیست از فروختن و بخشیدن کسی فروخته و بخشیده شده اگر کسی
 عوی او کند و یا بعدت خود در او باطل و نامستوع و کاژ و نانه و عست بنابر آن ایچند کلمه
 بطریق آزا و نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و صید نامه
 اللَّهُ يَكْفِيهِمُ وَالصَّلَوةَ وَالسَّلَامَ عَلَى خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَى سَلِيمِ
 الْعَلِيِّ نَابُ عَلَى الْعَالِمِ وَأَصحابِ الْجَمْعِينَ بِرَجْبِ أَيْ وَقْتُ وَسْرَفِ
 عمر خصم صابر قامی مقتدی و متولی شهر و دیگر کاتب شریعت که بود فیض آموذ خود زمانه

۴
 این کتاب را در این شهر از طرف مولانا عبدالقادر از طرف خود
 بنوی بلا اکرام و اجبار مشا الله را مختار معامله خود نمودم
 مرجوعه سرگرم و مستعد باشی از روی صلاحیت و تقوی بطریق
 انفضال نماید آنچه خوب زشت بعمل خواهد آورد بنده را قبولست
 نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة کاراید
 الَّذِي جَعَلَ الْعِناقَ سَببَ الْعِيقِ مِنَ النَّارِ وَالصَّلَوةَ وَالسَّلَامَ
 الْأَخْبَارِ ذُرِّيَّةً لَهَا كَيْدُ حَمْدٍ وَصَلوةٌ عَرْضَ زُحْرٍ مِنْ شَيْفَةِ
 راجب ستمه ۱۲۵ هجری قمری را بضم حدیث بنوی علیه السلام من اعنق
 وَالْمُؤْمِنَةِ اعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ عَضْوَةً مِنَ النَّارِ بِرَأْسِهَا
 العنانم نوم النون نامبرده با سایر احراز محق و منضم گشت هر جا که
 هیچگونه مار و وارشان مار از او تعرض نیست از فروختن و بخشیدن
 عوی او کند و یا بعدت خود در او باطل و نامستوع و کاژ و نانه و عست
 بطریق آزا و نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و صید نامه
 اللَّهُ يَكْفِيهِمُ وَالصَّلَوةَ وَالسَّلَامَ عَلَى خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالسَّلَامُ
 الْعَلِيِّ نَابُ عَلَى الْعَالِمِ وَأَصحابِ الْجَمْعِينَ بِرَجْبِ أَيْ وَقْتُ وَسْرَفِ
 عمر خصم صابر قامی مقتدی و متولی شهر و دیگر کاتب شریعت که بود فیض آموذ خود زمانه

اقرار کرد صحیح و اعتراف نمود شرعی مخبر باسم و نسبت خود هند و سنگه و لدیج و تنج و سنگه
 رتبه از موضع داود پور در حالت صحت ذات و نفاذ جوارح قولیه و فعلیه بلا اکر اه واجباً
 طاعتاً و راجعاً به نفسی که موضع مکرر عمده بر کتفه سرکار لکنو که زر خرید با و اجداد من مقررست و از
 پانصد سال بطنا بعد بطن بر آن قابض و متصرف بودند و من مقرر از ایشان رتبه رسید چنانچه
 الی الذموم که زمان بیع شریعت موضع مذکور در قبض و عمل و دخل خود بلا سراسر احدی است
 و محدومست موضع مذکور بدین دو اربعه حد شرعی آن متصل الی کثیره غریبی آن ملزومست بنا
 و جمیل داود پور شمالی آن مطلقست بموضع رسول پور جنوبی آن ملحقست بحد باع و تالاب
 درینو لایزال بحقیق حقوق داخلی و خارجی و مافق آن من کل قلیل و کثیر و مایضاف و منسب الیه
 بینه ایلمه مبلغ پانصد روپیه سکه نحالی راجح الوقت که النصف منه مبلغ دو صد و پنجاه روپیه سکه
 گوره می شود بدست لاله امیر و سنگه و لد لاله تجرای برضا و رغبت خود فرو ختم نمود
 شرعاً و عرفاً حالی از شرط و مفاد و عاری از معانی مبطله و عاصیه جوارح البیع چنانچه مبلغ
 آن تمام و کمال از مشتری وصول یافته امی درمی منجمه قیمت آن مشتری مذکورست و نهاده
 بعد حصول زر نوعی از بیع پیش از بیع قابض و متصرف بر آن موضع بودم و لا مشتری من بعد
 بر موضع بیع باغ و تالاب چاه و اشجار متفرقه واقع موضع مذکور متبره و یا مشتری قانو و متبر
 که دانیدم چون عقد بیع صحیح شرعی در میان من مقرر و مشتری صواباً و ناصحانه ظاهر
 بدین سبیل استقیم تمام و کمال حاصل گردید جدا شد من عاقد و بیع و لزوم آن باین احوال
 مشروطه حالاً تا بیع و عموماً و ملک از روی شرع شریف منقر و وارثان از آن موضع بیع و مشتری را

این اقرار در حضور من و سایر حاضرین
 در روز ... در شهر ...

دعوی شین آن از من مقرر کسی بعد از این امرتی پیدا شد و مدعی ملکیت و شرکت کرد باطل و بی اثر
 است و جوایدی آن ذمه من است بنا بر آن اینچند کلامه طریق بیعنا شرعی و رسید ببلندها
 مذکور طالعاً و راعیاً بهر دو سطح اکابزه و اعظم نوشته دادم که دست او نیز کمال گرد و دست کمال
 شد و نیمه نامه تر کرد و اعتراف صحیح و شرعی نمود یعنی الله ولد نصر الله بن فقیر الله ساکن
 احمد گورد حال نفس ثبات عقل و نفاذ جوارح و اجتماع حواس خمسہ بدن چه که عمل کند نیز جویز
 کلی و خوشی مشتمل بر دو دالان و سانبان که پسر ^{اعینا} پسر هر دو دالان و در هر دو دالان پسر و طرف
 حجر مع را دنی بالای بام و دوشویی و بیت الخلاء و باورچی خانه و غیره مکانات مستحق چو
 ساپو و شیشم که احد کرده من مقررست و بلا شرکت و مسامحت جدی قبضه مالکانه
 خود میدارم و محاربت بدین رود و اربعه شرقی محقق بدیوار ^{مشارکت} یا محمد سعید خان افغان
 غربی مقررست بلوچه نافذ و درخت نوب شمالی متصلست بحویلی محمد خان ^{بن} الی الله بن لیس
 جنوبی متصلست بطویله و گاؤخانه قدیم خیر آباد حویلی محدوده مذکوره موافق داخل و خارج
 از قبیل و کثیر و ایضاً و نسیب الیه البسمی غلام قادر ولد شیخ عبد العالی ابن شیخ نور محمد ساکن
 قصبه مذکور میباید تملیک کرد و دادم بهر صحیح شرعیه جائزاً نافذاً علی طریق المشهوره و لا اعلا علی
 سبیل از ^{کسانی} به بود مذکوره خالی از شرک و منفسد و عاری از معانی مبطله باقباض شش
 موصو الصدک اسم او و بینه ^{علی} الاله خود در او قبضه صحیحاً شرعیاً پس نام در وقت ^{معا} یوم ^{معا} را
 بر حویلی موقوفه مذکوره و هیچ شخصی و بی ملکی و حصه و دعوی الیه این شریقه صحیح نوشته دادم
 موبایر و سالی شهر و اکابر جوار و دیار که بعد من کسی از شیخ موصوفه دعوی کند سعی ملکی ثابت

عاشق گورد و اولاد و نادران است ۱۱
 و آنکه گورد نامت مقام او ۱۲

ثابت ننماید و این همه نامه سند کامل و دست آویز کامل نزد مشارالیه و بعد وفات پسرش
 فرزندانش بخت و برهان قاطع که همین قیاب باشد مثل چشم خود در قفسه مالکانه خود داشته باشد
 پس نامه اقرار کرد و اعتراض صحیح و شرعی نمودند سیدی سید سر فرار علی و امتیاز علی
 ولدان سید قائم علی فی حال تصحیح اقرارها شترها و عرقا بلا اگر اه و اجابا بیرون رفت
 که موازی یک قطعه باغ یکصد و هفتاد و شکار بنه و غیره واقع زمین موضع سه ای می که در نزد
 بزرگوار مرحوم مامقنست و بعد وفات پدر عالی قدر بلا مساهمت احدی ارث با تمیز
 رسیده درینو بلا قطعه باغ مذکوره محذوره خالی عن حق الغیر تا حالت تحریر قیاب شتر مالکانه بر
 قابض و تصرف استم در حال صحت نفوس و ثبات عقول و نفوذ جوارح قولیه و فعلیه جمیع حد
 و حقوق و در اثنای آن داخل و خارجی قلیل و کثیر و ایضات و نسیب الیها خالیاً عما یمنع جواز
 الترتیب مقایسه یکصد و پسیکه حالی راجح الوقت که نصفی آن مبلغ بخواه رو پیه مذکور میشود بدست
 شیخ ضیا الله ولد شیخ حفیظ الله درین داشتیم و گردیدیم خالی از شر و مفسد و عاری از معانی
 مبطله و این تعارض بدین بسبب تمام کمالی مجلس واحد منعقد گشت چنانچه مذکور از شیخ موصوف
 ما مرتبان اصول نموده در تحت تصرف خود آوردیم اقرار آنکه هرگاه مبلغ مذکور برسانیم فک این
 کرده بگیریم و مادام که فک این تمام منافع آن باغ موجود باشد از هر وجهی سوخته که از درختها آید
 و غیره چنانچه منافع اجازت دادیم که ایشان تصرف خود بی کنند در آن زمین صاحب است
 زمینها صحیحاً و عیباً جائزاً فاذا علی طریق الشهرة و الاعلان علی سبیل التحقیق و الکتمان صورت
 حال موجب تحریر و تقریر این سواد و مقال آنکه بنده درگاه ضعیف العبا و احقر الافراد

سید سید قائم علی
 در روز ...
 در ...

